

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

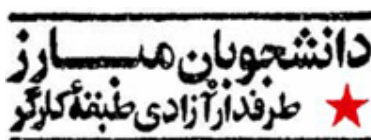
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

حمید آشوریان
۱۰ جولای ۲۰۱۸



تجربه فعالیت سیاسی در تشکل دانشجویان مبارز-۸

و نگاهی به جنبش دانشجویی دهه ۱۳۵۰

وقایع قم و تبریز در دی [جدی] و بهمن [دلو] ۱۳۵۶

بعد از این تظاهرات مهم، باور عمومی این نبود که جامعه به سوی انقلاب گام برمی‌دارد اما نوعی تحول هرچند موقتی، به سوی فضائی باز تر حس می‌شد. کتاب‌هایی انتشار می‌یافتند که تا یکسال قبل نمی‌شد تصورش را هم کرد. در مجلس فرمایشی شورای ملی اگر چه نمایشی، اما به هر حال نطق‌هایی در مخالفت با دولت هویدا ولی همزمان در دفاع از شخص شاه، ایراد می‌شد. با این که نسیم تازه‌ای پس از مبارزات خارج از محدوده و تظاهرات شب شعر سعید سلطان‌پور وزیده بود، اما هنوز کسی نتیجه نمی‌گرفت که جامعه در مسیر انقلاب یا در اعتلای انقلابی است. مبارزات و حوادث قم در دی ماه ۵۶ برای ما نشانه‌ای بود که جبهه جدیدی باز شده است و نیروهای مذهبی نیز به نوعی در جبهه دیگری با رژیم درافتاده‌اند. مبارزات قم نه فقط بین ما چپی‌ها بلکه در بین خود نیروهای مذهبی نیز، اگر چه مهم ارزیابی می‌شد اما کسی آن را جنبشی ادامه‌دار و نقطه عطفی در روند انقلاب نمی‌پنداشت. جنبش خارج از محدوده، تظاهرات دانشگاه صنعتی و قم و نزدیکی زمانی این سه جنبش به فاصله چند ماه از یکدیگر، عموماً امری اتفاقی تلقی می‌شد. اما قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تأثیر بسیاری در جنبش به جای گذاشت و دارای چند خصلت مهم بود. اول این که، حالت قیام شهری به خود گرفت و به سرعت توده‌ای شد که خود نشان‌دهنده توان بالقوه و آمادگی مردم برای یک جنبش همگانی بود. این قیام مختص کانون‌های دائمی مبارزه مانند جنبش دانشجویی یا احیاناً طلاب قم نبود. دوم این که این قیام تبریز بود که به وقایع قم اهمیتی سمبلیک بخشید و انگیزه و الهام بخش بسیج نیروهای مذهبی شد. سوم این که قدرت و توانائی‌های یک قیام شهری تجربه شد. چهارم این که قیام تبریز به خاطر آن که انگیزه‌اش را بزرگداشت چهل شهدای قم تعریف کرد، در واقع نوعی تقویم‌گذاری مداوم برای جنبش‌های بعدی را باب کرد و ادامه جنبش را تا ۱۷ شهریور در شهرهای دیگر تضمین نمود. از آن پس عملاً انواع تظاهرات به صورت منظم و در فواصل چهل روزه ادامه یافت. با قیام تبریز، جنبش وارد مرحله کیفی جدیدی شد و نقش محوری نیروهای مذهبی نیز

تثبیت شد. اما با وجود این، هیچ کس تصورش را هم نمی کرد که يك سال بعد رژیم شاه و حتی کل سلطنت سقوط کند. در تهران ما در روزهای چهل شهداء، در اطراف بازار یا مکان هایی که فکر می کردیم ممکن است تظاهرات شود، می گشتیم اما رژیم در این روزها به دقت بر اوضاع مسلط بود و این که در چه شهرهایی ممکن است قیام رخ دهد غیرقابل پیشبینی بود. تظاهرات و مبارزات ما نیز در راستای این جنبش ها شدت بیشتری می گرفت و با تظاهرات موضعی در مناطق کارگری جنوب شهر، اطراف دبیرستان ها و محل های پر رفت و آمد و شلوغ و پخش اعلامیه در حین تظاهرات یا پخش شبانه در محلات و شعارنویسی، سعی می کردیم به نحوی در شکستن جو ترس و در آگاهی رسانی کمک کنیم.

درست یادم نیست اواخر ۱۳۵۶ بود یا اوایل ۱۳۵۷ که تصمیم گرفته شد يك تظاهرات بزرگ دانشجویی با حضور همه دانشجویان چپ دانشکده های دانشگاه تهران و حمایت دانشجویان دیگر دانشگاه ها برگزار شود. به بهانه اعتراض به سیاست های هوشنگ نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، از چند روز قبل در دانشکده ها اعلام شد که در محوطه دانشگاه جمع شویم. این اولین بار بود که در همه دانشگاه تهران قرار بود اکسیونی با اعلام قبلی انجام گردد و ما منتظر جمعیت زیادی از تمام دانشکده ها بودیم. مطمئن بودیم که از جاهای دیگر نیز بچه های چپ به جلوی دانشگاه خواهند آمد. همه انتظار داشتیم که یکی از بزرگترین تظاهرات دانشجویان چپ و عظیم تر از آنچه در دانشگاه صنعتی اتفاق افتاده بود رخ دهد. از صبح آن روز حضور بسیار گسترده گارد چشمگیر بود. زمانی که سر ساعت مقرر وارد محوطه دانشگاه شدیم، مشاهده کردیم که گارد صدها نفر از دانشجویان دانشکده های گوناگون از دندانپزشکی و ادبیات و هنرها گرفته تا پزشکی و فنی و حقوق را با اسکورت به سمت زمین چمن و بعد در اصلی دانشگاه می راند. در بیرون از دانشگاه برای اولین بار شاهد حضور گسترده ماشین های ارتشی و سربازان ژ ۳ به دست بودیم. برای ما که تا آن زمان با نیروهای گارد و شهربانی سروکار داشتیم، دیدن این همه ارتشی وحشت آور بود. اما آنچه بیشتر عجیب بود خیابان های خلوت و خالی از ماشین و عابر پیاده بود، به گونه ای که ما تنها در برابر نیروهای گارد و شهربانی و ارتش و در میان صدای آژیر ممتد قرار داشتیم. ما به هر سو فرار کردیم. خیابان ها مانند شهر اشباح خالی از عابر بود. عده ای به سمت جنوب فرار کردند حتی تا اطراف نخست وزیری نیز وضع به همین منوال بود. گویا ساواک شایع کرده بود که دانشجویان در این روز قصد اغتشاش و آتش زدن ماشین ها را دارند و توانست با تدارک گسترده ای تظاهرات اعلام شده ما را کاملاً به شکست بکشاند. در مجموع به جز تظاهرات مجوز گرفته ۱۶ شهریور [سنبله]، هیچ تظاهرات از قبل اعلام شده ای در تهران تا دو ماه قبل از انقلاب برگزار نشد. تمام تظاهرات مهم دیگر کاملاً برای رژیم غافلگیرانه، بدون اعلام قبلی اما پراکنده بودند. تا مهر [میزان] ۵۷ و شروع تظاهرات گسترده خیابانی دانش آموزان، تنها تظاهرات موضعی دانشجویان یا تظاهرات پراکنده پس از بعضی از سخنرانی های مذهبی در مساجد وجود داشت.

با اوج گیری جنبش در شهرهای مختلف، تحریکات و سرکوبها علیه جنبش دانشجویی اشکال تازه ای به خود گرفت. تا مدت ها تقریباً هر هفته گارد و ساواک با لباس های شخصی در کوه با سنگ و چماق به گروه های کوهنوردی دانشکده های مختلف حمله می کردند و به ضرب و شتم دانشجویان می پرداختند.

حمله خونین شبانه به کوی دانشگاه در خرداد ۱۳۵۷

در پایان ترم و در فصل امتحانات، دو روزی بود که ساکنین خوابگاه دختران به علل امور صنفی در اعتصاب به سر می بردند. برای گرفتن يك جزوه درسی به خوابگاه رفته بودم و با چند تن از بچه ها در سالون غذاخوری کوی دانشگاه نهار می خوردیم که خبر حمله گارد به خوابگاه و زد و خورد در اطراف در اصلی کوی پسران با گارد را شنیدیم و به

سرعت خود را به در اصلی کوی رساندیم. زد و خورد، سنگپرانی، حمله و عقب‌نشینی ساعت‌ها ادامه داشت و کوی به محاصره گارد در آمده بود. خیابان امیرآباد محل حمله و گریز با گارد شده بود و حتی تعداد زیادی باطوم و کلامخود گارد به دست ما افتاد. برای اولین بار پس از تظاهرات در مقابل دانشگاه صنعتی، در محوطه خوابگاه دانشجویی تیراندازی هوایی شد. گاردی‌ها با وجود تعداد زیادشان نتوانستند وارد محوطه خوابگاه شوند. حوالی غروب یکی از بچه‌های مسؤول فعالیت‌های کوی که مرا می‌شناخت، گفت که به خاطر فرارسیدن شب و تاریکی، تصمیم به خاتمه درگیری‌ها و برگشت منظم به اتاق‌ها گرفته شده است. توصیه کرد که چون ساکن خوابگاه نیستم محل را که به شدت در محاصره بود، زودتر از دیگران ترك كنم چرا که دستگیری احتمالی می‌توانست به رژیم بهانه تبلیغاتی بدهد که گویا عده‌ای اغتشاشگر خارج از خوابگاه باعث و بانی همه چیز بوده‌اند. برای من طبعاً دستگیری بدون محمل بسیار خطرناکتر از ساکنین کوی بود. با استفاده از تاریکی از میان درختان غرب خوابگاه و از راه بزرگراه پارک وی توانستم فرار کنم. فردای آن روز شنیدم که نیمه‌های شب، ساواک و گارد و چماقداران وارد خوابگاه شده، به خصوص در دو ساختمان وحشیانه به اتاق‌ها حمله کرده و دانشجویان را به شدت مضروب و مجروح کرده‌اند. دوستی را مدتی بعد دیدم که بر اثر ضربه چماق به سرش از بالای يك گوش تا بالای گوش دیگرش سراسر بخیه خورده بود.

خوابگاه از آن پس تعطیل شد و بچه‌های خوابگاه می‌بایست در خانه بچه‌های تهرانی یا کسانی که در خارج از خوابگاه اتاق اجاره‌ای دارند، جا داده شوند تا امتحانات تمام شود. گاه تا ده نفر در يك اتاق زندگی می‌کردیم و با توجه به حاد بودن بحث‌ها حول مشی چریکی و حزب توده و شوروی، تا نیمه‌های شب با يك دیگر بحث می‌کردیم؛ چیزی که قبلاً به خاطر مسائل امنیتی قابل تصور نبود. نتیجه بسته شدن خوابگاه برای ما این بود که در آن شرایط حاد، از امکان خوابگاه‌های دانشجویی برای تجمع و تقسیم کار و هماهنگی کارها محروم شدیم و پاتوق ما از آن پس تا انقلاب، سالون ورزش دانشگاه بود که در وسط آن تخت خواب زده بودند و بچه‌ها همگی در آن می‌خوابیدند، چپ‌ها در يك گوشه و مذهبی‌ها در گوشه دیگر.

نفی مشی چریکی در میان دانشجویان

در این اوضاع سازمان چریک‌های فدائی خلق تقریباً فعالیت بیرونی نداشت. انشعاب يك گروه از فدائیان و پیوستن آن به حزب توده، که تا آن زمان تقریباً فعالیت در داخل نمی‌کرد، نیروی تازه‌ای به حزب توده بخشید. در تمام این سال‌ها اگر کسی تمایلات توده‌ئی و اصولاً هر گرایشی به جز مشی چریکی داشت، اجازه فعالیت در کارهای صنفی و سیاسی دانشجویی را نداشت. سازمان مجاهدین م. ل. نیز با این که ضربات کمتری خورده بود اما فعالیت بیرونی بسیار ناچیزی داشت و می‌شنیدیم که در جریان بحث درونی هستند اما از کم و کیف آن به جز اطلاعیه اسفند [حوت] ۵۶ خبری نداشتیم. طبعاً انتشار این اطلاعیه به خاطر این که خود سازمان مسأله نقد مشی چریکی را در آن مطرح کرده بود و با توجه به این که ما این سازمان را با دیده احترام و اعتماد می‌نگریستیم، انعکاس و تأثیر گسترده‌ای در جنبش دانشجویی پیدا کرد.

درستی مشی چریکی اواخر ۵۶ و اوایل ۵۷ به طور جدی مورد ابهام و بحث بود، در حالی که تا يك سال قبل، به ندرت در داخل جنبش دانشجویی کسی در صحت آن شك داشت. کل جنبش کمونیستی در جهان به دو قطب بزرگ طرفداران شوروی و مخالفان آن تقسیم شده بود. در حالی که طرفداران شوروی از يك موضع بسیار منسجم و واحدی پیروی می‌کردند و کوچکترین نقد و انتقادی به سیاست داخلی و خارجی شوروی نداشتند، وضع در میان قطب مقابل کاملاً متفاوت بود و طیف گسترده‌ای از نظرات چپ و راست من جمله طرفداران ستالین، مائو، تروتسکی،

اورو کمونسیم، طرفداران چین و تز سه جهان را شامل می‌شد. مشکل بزرگ ما با آن مطالعات ناقص و ناچیزمان این بود که همزمان می‌بایستی نه تنها بر سر مشی چریکی، که قبلاً با تمام وجود به آن اعتقاد و با انواع سیاسی کارها مرزبندی قاطع داشتیم، بلکه بر سر مسأله سوسیال-امپریالیسم نیز مطالعه و جهت‌گیری کنیم. بحث روی تز سوسیال-امپریالیسم در آن دوره برای من و شاید بسیاری از بچه‌ها، بحثی کاملاً اضافی، بی‌موقع و غیر لازم به نظر می‌آمد و به نوعی به ما به خاطر موضع‌گیری صریح سازمان پیکار تحمیل شده بود. حدود دو سال بعد بود که اهمیت و ضرورت پافشاری روی تز سوسیال-امپریالیسم برایم کاملاً روشن شد، چرا که این بحث در کنه خود درک از سوسیالیسم را به پرسش می‌گذاشت.

هر آنچه قبلاً به عنوان کارهای روشنفکرانه عموماً مورد تحقیر بود و ظاهراً ربطی به مبارزه نداشت و به عنوان ارضای کنجکاو روشنفکرانه نفی می‌شد، اکنون به مرکز بحث‌های جدی و مهم بدل شده بود و می‌بایست با شدت تمام به آن‌ها پرداخت، آن هم در دورانی که هیچ منبع مطالعاتی برای آن در دسترس نداشتیم. سابقاً کتاب‌های مشخصی را پراکنده در گوشه و کنار دانشکده‌ها روی زمین می‌خواندیم، حال به دنبال کتاب‌هایی با موضوعات مشخص بودیم که دسترسی به آن‌ها برای ما غیرممکن بود. با نقل قول‌هایی از کلاسیک‌های مارکسیسم که در اینجا و آنجا خوانده بودیم می‌بایستی کل مسائل پیچیده مارکسیستی را بفهمیم و موضع‌گیری کنیم. به یاد دارم که انتشارات گوتمبرگ یکسری کتاب‌های انگلیسی انتشارات پروگرس را از شوروی به تازگی وارد کرده بود که راجع به موضوعات بسیار عام جهان سوم و راه رشد غیرسرمایه‌داری بود. ما این کتاب‌ها را فقط برای این می‌خواندیم که از چند نقل قولی که از لنین و مارکس در این کتاب‌ها آورده می‌شد، بتوانیم به اندیشه‌های لنین و مارکس دست یابیم. نمونه دیگر از درماندگی و سطح پائین تئوریک ما تأثیری بود که جزوه‌ای از باقر مؤمنی بر برخی از ما گذاشت. او به مجموعه سؤالاتی که در سخنرانی‌اش در دانشگاه صنعتی یا انستیتو گوته از او کرده بودند در کتابی به نام «درد اهل قلم» پاسخ داده بود. این کتاب دست به دست بین ما می‌چرخید و باعث شد که تعدادی از بچه‌ها تودهنی شوند آن هم به خاطر پاسخ او به یکی از سؤالات که آیا شوروی سوسیال-امپریالیست است یا نه؟ او نوشته بود که این واژه در خود تناقض دارد و کشوری نمی‌تواند که هم سوسیالیست باشد و هم امپریالیست و لنین در هیچ کجا چنین واژه‌ای را استفاده نکرده و اصولاً این اصطلاح ضد مارکسیستی است و همین چند عبارت کافی بود که تعدادی از بچه‌ها تودهنی شوند. ما واقعاً در بحث‌ها علیه این استدلال، پاسخی نداشتیم و اصولاً منابعی نبود که از موضعی مارکسیستی به این موضوع بپردازیم. ماه‌ها بعد «محمد ارسی» جوابی به مؤمنی نوشت که در فلان اثر لنین این واژه به کار رفته است و «فهمیدیم» که استدلال مؤمنی چقدر بی‌پایه بوده و ما چقدر دست خالی و هاج و واج مانده بودیم، آن هم بر سر يك واژه! منظور از آوردن این نمونه‌ها، روشن کردن این مسأله است که ما می‌بایست از دنیای «یا سفید یا سیاه» اختناق حاکم و پاسخ مشی چریکی به آن، ناگهان بر سر مسأله موضع‌گیری داشته باشیم که در طی سال‌های قبل هیچ گاه چنین حاد در دستور روز قرار نداشت و ما هیچ منبع مطالعاتی حول آن‌ها نداشتیم.

جو فعال انقلابی ما را وادار می‌کرد که به هر حال موضعی استوار بر سر مسائل داشته باشیم، تا خودمان موضع قانع‌کننده‌ای بگیریم و آنگاه در مقابل نیروها و جریان‌ات دیگر از آن دفاع کنیم و بتوانیم دیگران را به سوی خود جلب نماییم. کل مطالعه عمومی دانشجویان چپ تا اواخر سال ۱۳۵۶ در اطلاعات عمومی بر سر تاریخ ایران یا تاریخ دنیای کهن و مشروطیت، مسائل فلسطین و الجزایر و ویتنام، اصول مقدماتی فلسفه، اقتصاد نیکی تین، رمان‌های روسی و چند کار گورکی و برشت و کارهای صمد بهرنگی و رمان‌های دیگر خلاصه می‌شد. به ندرت کتاب دیگری اجازه انتشار داشت. این سطح نازل سواد تئوریک با دو سه سال بعد به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. در مدت دو سه سال، از همین

بچه‌ها، يك نسل از مارکسیست‌های برجسته، با مطالعه و بسیار مسلط به آثار کلاسیک و مارکسیسم و اندیشه‌های دیگر به وجود آمد.

از اوایل سال ۵۷ سیل کتاب‌های جلد سفید یعنی بدون اجازه دولت، بازار کتاب را دگرگون کرد. به مرور کتاب‌های قدیمی از انتشارات حزب توده پیش از سال ۱۳۳۲ تجدید چاپ و بعد کتاب‌های چاپ خارج به بازار آمدند. تقریباً روزی نبود که کتاب جدیدی منتشر نشود. تیراژ کتاب‌ها که در دوران سیاه شاه حداکثر دو هزار بود ناگهان از مرز چند ده هزار و چند صد هزار گذشت. تشنگی و ولع خواندن و فهمیدن غیرقابل وصف بود. برای مسائل جدیدی که جنبش هر روز پیش پیمان می‌گذاشت می‌بایستی پاسخی مناسب پیدا کنیم. نیاز به مطالعه گسترده بود و می‌بایست در کنار مبارزات عملی روزمره انجام بگیرد.

پرداختن به مسائل تئوریک برای ما خط سه‌ئی‌ها و دانشجویان مبارز بسیار لازم‌تر بود. پشتوانه توده‌ئی‌ها، انبوهی از کتاب‌ها و مواضع روس‌ها بود که برای بیشتر مسائل پاسخ‌های روشن و منسجم خود را داشتند؛ پاسخ‌هایی که ایدئولوگ‌های شوروی، متکی بر ده‌ها سال ایدئولوژی دولتی، آن‌ها را نوشته و پرداخته بودند. هواداران سازمان چریک‌های فدائی خلق عموماً مسأله را همچون گذشته می‌دیدند. برای آن‌ها مسائل نظری چندان حاد نبود و اصولاً به تئوری اهمیت زیادی نمی‌دادند و صرف اعتماد به سازمان و به صورت دگم، همان باورهای مشی چریکی سال‌های ۵۰ و به خصوص مواضع بیژن جزنی برایشان کافی بود. ما ضمن این که این قطب ایدئولوژیک و پشتوانه تئوریک را نداشتیم و دگم هم نبودیم. واقعیت این بود که ما بیشتر در نفی تعریف می‌شدیم تا در اثبات. این مسأله که آن سال‌ها نیز بر ایمان آشکار بود، هم نقطه قوت و هم ضعف ما بود. خط سه در آن زمان ملغمه‌ای بود از مواضع کاملاً ضد شوروی تا کسانی که در عین انتقاداتی به آن در مجموع آن را سوسیالیستی می‌دانستند. حتی در میان کسانی که شوروی را امپریالیستی می‌دانستند، گرایش‌های مختلفی وجود داشت. از طرفداران سرسخت مائو تا طرفداران ستالین یا کسانی که صرفاً دوران لنین را سوسیالیستی می‌دانستند، یا افرادی که به اندیشه‌های بتل‌هایم و حتی سونیزی باور داشتند. از طرف دیگر، بر سر مرزبندی با مشی چریکی و اعتقاد به کار سیاسی در میان طبقه کارگر نیز وضع بهتر از این نبود. از گرایش‌ات اکونومیستی و ضدتشکیلاتی گرفته تا باورهایی که به رهبری کردن طبقه کارگر می‌اندیشیدند یا گرایش‌اتی که نقش زیادی برای جنبش‌های دهقانی در ایران قائل بودند. برخی جامعه ایران و ساخت اقتصادی- اجتماعی آن را از زاویه وابستگی ارزیابی می‌کردند، کسانی دیگر عمدتاً بر وجه سرمایه‌داری آن انگشت می‌گذاشتند. بورژوازی ایران در برخی دیدگاه‌ها یا ملی بود یا لیبرال یا تماماً وابسته. وجود این همه گرایش گوناگون در میان ما این حسن را داشت که جو کاملاً جوینده و پویائی بین مان حاکم باشد. بالطبع از نظر تئوریک بچه‌های ما در وضعیت بهتری بودند تا کسانی که به نظرشان سازمان و حزب آن‌ها جواب همه مسائل را دارد و وظیفه‌شان صرفاً این است که طوطی‌وار این مواضع را یاد بگیرند و به عمل گذارند تا اینکه خود در جستجوی این مواضع باشند.

ادامه دارد